

بخش دوم

پوندیهودیان

با فرهنگ ایران زمین



پروفسور امنون نتصر در این
بخش از گفت و گوها به
بیان پیشینه تاریخی یهودیان
ایران و سهم فرهنگی آنان
در این سرزمین می پردازد

گفت و گوی سی و سوم

ایران مهربان، پذیرای یهودیان آواره لهستان، عراق، افغانستان و بخارا



ملت و دولت ایران درها را برای پناهندگی کودکان یتیم یهودی لهستانی گشودند

پرسش - این بار از شما تقاضا داریم درباره دو مطلب سخن بگوئید. یکی همکاری های فرهنگی ایران و اسرائیل از هنگامی که دولت تهران دولت اورشلیم را به صورت دوفاکتو به رسمیت شناخت، و دیگری موضوع "کودکان تهران" که در گفت و گوی پیشین اشاره کوتاهی به آن داشتید.

پاسخ - بسیار خوب. ما ملت یهود، یعنی همه این چهارده پانزده میلیون نفر یهودیانی که در سراسر دنیا زندگی می کنیم، خودمان را مدیون پادشاهان ایران و ملت ایران می دانیم. احترام ملت اسرائیل نسبت به کورش کبیر همچنان پابرجاست و برای همیشه سپاس ما شامل او بوده و خواهد بود.

ولی نیکوکاری ایرانیان نسبت به یهودیان، به کورش بزرگ محدود و منتهی نمی شود و یک نمونه دیگر کمک رسانی ایرانیان به آوارگان یهودی است که بعدها "کودکان تهران" (ילדי טהראן Yaldey Tehran) نام گرفتند.

سخن از کودکان یهودی است که در جریان جنگ جهانی دوم و اشغال اروپای شرقی و بخشی از روسیه توسط ارتش نازی، پدر و مادر خود را از دست دادند و یا ارتباط آن‌ها با والدین قطع شد و در واقع بی سرپرست مانده بودند.

اول سپتامبر ۱۹۳۹ بود که هیتلر به طور ناگهانی به لهستان حمله کرد و به بمباران ورشو پرداخت. همان گونه که می‌دانید در آن هنگام طبق قرارداد محرمانه بین مسکو و برلین که توسط مولوتوف و روبینتروپ (Molotov-Ribbentrop) وزیران خارجه شوروی و آلمان برای تقسیم لهستان امضا شده بود، شوروی به اشغال بخش شرقی لهستان پرداخت.

در آن هنگام سران اتحاد شوروی به احضار و بازداشت و تبعید یهودیان بخش تحت تسلط خود پرداختند و شمار زیادی از آنان را به اردوگاه‌های کار اجباری در سیبری یا مناطق دیگر منتقل ساختند. ولی بسیاری از آنان نیز موفق به فرار شدند.

در آن هنگام یکی از امیران ارتش لهستان به نام ژنرال شیکورسکی (Sikorsky) برای برپائی یک ارتش لهستانی در خارج از خاک وطن خویش با استالین به توافق رسید و متقابلاً توانست برای لهستانی‌هایی که به اتحاد شوروی گریخته بودند امتیازی بگیرد و آن جواز خروج آزاد آنان از خاک شوروی بود که اجازه داشته باشند به هر نقطه دیگر جهان که مایل باشند نقل مکان کنند. این اجازه، یهودیان لهستانی را نیز که به خاک شوروی پناهنده شده بودند شامل می‌گردید.

در این دوران اسفناک، همان گونه که پیشتر بیان کردم، بسیاری از پدران و مادران یهودی در اثر رنج و گرسنگی و بیماری و مصیبت‌های دیگر جان باختند و فرزندان آنان یتیم و آواره ماندند. بسیاری از این یهودیان در جمهوری‌های جنوبی روسیه و آسیای مرکزی پناه گرفتند. آن‌ها به ویژه در دو جمهوری ازبکستان و تاجیکستان ساکن شدند.

هنگامی که رهبران جامعه یهودیان سرزمین اسرائیل و همچنین سران یهودیان ایالات متحده از این فاجعه آگاه شدند، دریافتند که تنها کشوری که از طریق آن می‌توانند به این نگون بختان یاری برسانند، کشور ایران است. خوشبختانه یهودیان یک بار دیگر از مهر و یاری مردم ایران برخوردار شدند و دولت ایران این اجازه را داد و حتی حمایت و کمک کرد که شماری از این یهودیان و به ویژه کودکان یتیم به ایران بیایند و در این کشور پناه بگیرند.

به دنبال این موافقت بود که شماری از فرستادگان یهودی به تهران آمدند و در دفتر سوخنوت (آژانس یهود) در میدان بهارستان تهران مستقر شدند و سازماندهی لازم را به عمل آوردند تا ترتیب انتقال این یتیمان را به سرزمین اسرائیل بدهند. نام شماری از این فرستادگان زیلبربرگ، موشه بیشای و خانم صیپورا شارت همسر موشه شارت بود که آقای شارت بعدها به سمت وزیر خارجه اسرائیل گزیده شد و مدتی نیز نخست وزیر این کشور بود.

این فرستادگان موفق شدند در اوائل سال ۱۹۴۲ تقریباً بین هفتصد تا هشتصد کودک یتیم یهودی لهستانی را در نقاطی از شوروی که یهودیان به آن جا پناهنده شده بودند شناسائی کنند و آن‌ها را از طریق دریای خزر و بندر پهلوی به تهران منتقل سازند و به اردوگاه دوشان تپه بفرستند که در آن جا برای اسکان موقت پناهندگان لهستانی اردوگاهی برپا شده بود. هدف

نهایی در مورد این کودکان یتیم آن بود که راهی یافت شود تا بتوان به تدریج آن‌ها را به خاک اسرائیل منتقل ساخت.

در این جا لازم است هم از ملت ایران سپاسگزاری شود که میهماندار این یتیمان بود و هم از سران جامعه یهود ایران که برای یاری رسانی به این کودکان بسیج شدند.

بالاخره در ۱۸ فوریه ۱۹۴۳ این کودکان توانستند از طریق کانال سوئز به خاک اسرائیل پای گذارند. بسیاری از این کودکان وضع رقت باری داشتند و کمبود غذا و فقر موجب بروز بیماری‌های مختلف در میان آن‌ها شده بود. آن‌ها به ویژه از بیماری‌های پوستی، بیماری معده و همچنین اسهال خونی و جرب و تیفوس و تیفوئید و انواع بیماری‌های واگیرداری که برای محیط آن‌ها نیز خطرناک بود رنج می‌بردند و حالت روحی آنان نیز بسیار اسفناک بود زیرا بلایای جنگ و همچنین از دست رفتن پدر و مادر آنان را به سختی رنج می‌داد.

اینان کودکانی بودند که روز و شب گریه می‌کردند و خواب راحتی نداشتند و زندگی برایشان به یک کابوس وحشتناک مبدل شده بود. کودکانی بودند که امید به فردا و نشاط زندگی را از دست داده بودند. ولی از میان همین یتیمان افسرده و پژمرده که به اسرائیل آمدند و در کیبوتص (آبادی کشاورزی اشتراکی) اسکان گرفتند، شخصیت‌های بزرگی در تاریخ اسرائیل برخاستند که برخی به عضویت پارلمان کشور در آمدند و بعضی به مقام و کالت دادگستری و خدمت در دستگاه قضائی رسیدند و یا استاد دانشگاه شدند. از میان همین کودکان بی‌سرپرست، شماری از امیران ارتش اسرائیل و فرماندهان برجسته آن برخاستند.

ولی به موازات آنان، برخی از این کودکان نیز به علت بیماری‌های دشواری که به آن‌ها مبتلا شده بودند و همچنین روح رنج دیده خویش دست به خودکشی زدند. شماری از این کودکان نجات یافته در جنگ استقلال اسرائیل در سال ۱۹۴۸ شرکت کردند و دلاوری‌های بسیار از خود نشان دادند و به مقام قهرمانی رسیدند و مدال شهادت به آن‌ها اعطا گردید. حدود سی تن از این سربازان نیز در جنگ استقلال اسرائیل جان خود را در راه وطن اجدادی از دست دادند.

پرسش - با گذشت بیش از نیم قرن، هنوز در اسرائیل نهادی به نام "کودکان تهران" وجود دارد و فعال است.

پاسخ - بله، آن‌ها هنوز فعالیت دارند و برخی از آنان هنوز زنده هستند و جای دارد که با گذشت این همه سال، سران جامعه یهودیان ایران و دیگر ایرانیان مسلمانی که در انجام این اقدام بشردوستانه سهیم بوده‌اند، با این بازماندگان همایشی داشته باشند. زیرا این سرگذشت یادآور یک دوستی و یک انسانیت تحسین آمیز است که نه تنها از سال ۱۹۴۲ میان دو ملت یهود و ایران برقرار شده، بلکه ریشه‌های آن باستانی است و به ۲۵۰۰ سال پیش می‌رسد.

پرسش - آن چه گفتید به مفهوم آن است که پس از آن نیکوکاری‌های کورش کبیر و داریوش بزرگ در بازسازی بیت المقدس یهود و بازگشت یهودیان به سرزمین پدری، ملت ایران دوباره آغوش خویش را می‌گشاید و چند صد کودک یتیم و جنگ زده و غریب یهودی را می‌پذیرد.

پاسخ - بله، اکنون که ما به نمونه هائی از میهمان نوازی ملت عزیز و نجیب ایران اشاره هائی کردیم، جای دارد که یک مورد دیگر را نیز بیاوریم و آن یاری رسانی بشردوستانه ملت ایران به یهودیان عراق است که به دستور حکومت بغداد از آن کشور اخراج شدند و ایران به آن ها پناه داد تا از آن جا بتوانند رهسپار کشور اسرائیل شوند.

به خاطر دارید که وقتی مجمع عمومی سازمان ملل در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ قطعنامه ای تصویب کرد که به موجب آن قرار بود سرزمین باستانی اسرائیل به دو کشور یهودی و عربی تقسیم شود، سران کشورهای عرب به خشم آمدند و عملیات خصمانه خود را علیه اسرائیل و حتی علیه شهروندان یهودی خود آغاز کردند و از این رفتار، بیش از همه یهودیان عراق متحمل رنج و محنت شدند.

حکومت بغداد و اوباش عرب و عوامل تحریک شده در عراق به جان یهودیان افتادند و چاره دیگری برای آنان باقی نگذاشتند جز آن که از سرزمین عراق که بیش از بیست و پنج قرن در آن جا ساکن بودند بگریزند و هرچه را که داشتند بگذارند و فرار کنند و یا بمانند و کشته شوند. در چنین وضع مصیبت باری، کشور ایران بار دیگر درهای خود را به روی یهودیان محنت زده و آواره گشود و این بار نوبت یهودیان بابل (عراق امروز) بود که از طریق مرزهای بین ایران و عراق خود را به سرزمین ایران برسانند و از گذرگاه های اندلیمشک و خرم آباد و خسروی وارد خاک ایران گردند.

افسران ارشد ایرانی در مرز حضور داشتند و به این آوارگان کمک می کردند وارد خاک ایران شوند و به آن ها خوراک می دادند و وسیله انتقال آن ها به تهران را فراهم می ساختند. برخی از این آوارگان در کنیساها (نیایشگاه های یهودی) جای داده شدند، ولی اکثرشان به محوطه وسیع گورستان یهودیان در شمال شرق تهران به نام "بهشتیه" منتقل گردیدند و در چاردیواری های موجود و موقت ساکن شدند تا امکان مهاجرت تدریجی آنان به اسرائیل فراهم گردد. در سال های ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ بیشترین بخش از این یهودیان عراقی پناه گرفته در ایران، با هوایما رهسپار خاک اسرائیل شدند و تقریباً در سال ۱۹۵۰ این روند به انجام رسید.

جا دارد نکته دیگری را نیز بگوئیم و آن نجات یهودیان افغانستان است. در همان ایامی که در سال ۱۹۴۸ و آغاز حمله اعراب به خاک اسرائیل، به هدف جلوگیری از برپائی دوباره این کشور جنگ را آغاز کردند، در افغانستان نیز یهودیان مورد آزار و تعقیب قرار گرفته و خطر مرگ آن ها را تهدید می کرد. ملت میهمان نواز ایران این بار نیز مرزها را در استان خراسان و در بخش سرخس به روی این مصیبت زدگان گشود و به آن ها پناه داد.

از "کودکان تهران" سخن گفتیم که چند صد کودک یتیم یهودی لهستانی بودند که به آن ها در خاک ایران پناه داده شد. هم زمان با اعلام استقلال اسرائیل شماری از یهودیان بخارا نیز راهی ایران شدند و از طریق مرزها در این کشور پناه گرفتند. فراموش نکنیم که سال ۱۹۴۸ ایام اوج قدرت استالین در اتحاد شوروی بود و مرزهای آن کشور به دقت زیر کنترل قرار داشت و عبور از مرز کار آسانی نبود و فرار از طریق عشق آباد و نقاط دیگر با خطرات بسیار همراه می شد. این یهودیان بخارائی که وارد خاک ایران شدند و خود را به استان خراسان رساندند، بعداً

رهسپار کرمانشاه گردیدند تا شاید بتوانند راهی بیابند و از آن جا خود را به کشور اسرائیل برسانند.

می خواهم بگویم که شماری از همین یهودیان بخارائی، حتی پیش از استقلال اسرائیل، یعنی قبل از سال ۱۹۴۸ وارد ایران شده بودند که از آن جا خود را به سرزمین اسرائیل برسانند. آنان اکثراً در کرمانشاه متمرکز شدند به این امید که شاید از طریق عراق و سوریه و لبنان بتوانند راهی اسرائیل شوند و تعداد زیادی از آنان نیز در این هدف موفق گردیدند.

بدین سان، ملت میهمان نواز ایران یک بار دیگر بال های غریب نوازی خود را بر سر این یهودیان آواره گشود تا بتوانند سر و سامانی بگیرند و خود را به اسرائیل برسانند تا در این سرزمین پدری با آزادی و سربلندی به زندگی ادامه دهند و خدمت و سازندگی کنند.